گنجینه زبان و ادبیات فارسی

مطالعه تطبیقی جلوه‌های حماسی در ادبیات معاصر فارسی و عربی

علیرضا بهرامی[۱]، فروزان حق شناس گتابی[۲*]، علی بالی[۳]، غلامعباس ذاکری[۱]

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران

۲. استادیار، گروه زبان وادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان، ایران

۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، نوشهر، ایران

* ایمیل نویسنده مسئول: foroozanhaghshenasgatabi@iau.ac.ir

چکیده

این مقاله به بررسی تطبیقی تحولات حماسه در ادبیات معاصر فارسی و عربی می‌پردازد. با رویکردی میان‌رشته‌ای و تحلیل گفتمانی، نشانه‌شناختی و ساختاری، نشان داده می‌شود که حماسه معاصر از قالب کلاسیک خود فاصله گرفته و به پدیده‌ای چندلایه تبدیل شده است که در تقاطع تاریخ، سیاست، هویت و زبان بازتعریف می‌شود. شاعران معاصر، با انتقال حماسه از افسانه‌های ملی به فضای چالش‌های وجودی فردی و جمعی، قهرمان را از اسطوره‌هایی چون رستم و عنتره به شهید گمنام، مادر سوگوار، کودک آواره یا شاعر تبعیدی تبدیل کرده‌اند. یافته‌ها حاکی از تحول از قهرمان‌محوری به انسان‌محوری، نقش محوری زبان به مثابه میدان نبرد، بازتعریف اسطوره در خدمت مقاومت و تنوع کارکردهای اجتماعی–سیاسی حماسه است. اگرچه اشتراکاتی در به‌کارگیری اسطوره و تأکید بر مقاومت بین دو سنت ادبی وجود دارد، تفاوت‌های عمیقی در تعامل با سنت، بازنمایی قهرمان و سبک‌شناسی زبانی دیده می‌شود که ریشه در تجربیات تاریخی–سیاسی متفاوت دو منطقه دارد. این پژوهش بر ناکارآمدی نظریه‌های کلاسیک حماسی و لزوم رویکردهای میان‌رشته‌ای تأکید کرده و حماسه معاصر را ابزاری برای بازتولید هویت، مقاومت در برابر سلطه و گفت‌وگوی انتقادی با سنت معرفی می‌کند.

کلیدواژگان: *عربی، فارسی، ادبیات معاصر، حماسه، ادبیات تطبیقی.*

شیوه استناددهی: بهرامی، علیرضا.، حق شناس گتابی، فروزان.، بالی، علی.، و ذاکری، غلامعباس. (۱۴۰۶). مطالعه تطبیقی جلوه‌های حماسی در ادبیات معاصر فارسی و عربی. *گنجینه زبان و ادبیات فارسی*، ۵(۱)، ۱۶-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۲ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲ تیر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۹ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۵ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ فروردین ۱۴۰۶

The Treasury of Persian Language and Literature

A Comparative Study of Epic Manifestations in Contemporary Persian and Arabic Literature

Alireza Bahrami[1], Forouzan Haghshenas Getabi[2*], Ali Bali[3], Gholamabbas Zakeri[1]

1. Department of Persian Language and Literature, Si.C., Islamic Azad University, Sirjan, Iran
2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Si.C., Islamic Azad University, Sirjan, Iran
3. Department of Persian Language and Literature, Nos.C., Islamic Azad University, Noshahr, Iran
*Corresponding Author's Email: foroozanhaghshenasgatabi@iau.ac.ir

Abstract

This article presents a comparative examination of the transformations of the epic in contemporary Persian and Arabic literature. Employing an interdisciplinary approach and drawing on discourse, semiotic, and structural analyses, it demonstrates that the contemporary epic has moved away from its classical form and has become a multilayered phenomenon redefined at the intersection of history, politics, identity, and language. Contemporary poets, by transferring the epic from national legends to the sphere of individual and collective existential challenges, have transformed the hero from mythical figures such as Rostam and Antarah into the unknown martyr, the grieving mother, the displaced child, or the exiled poet. The findings indicate a shift from hero-centeredness to human-centeredness, the central role of language as a battlefield, the redefinition of myth in the service of resistance, and the diversity of the sociopolitical functions of the epic. Although the two literary traditions share common features in the use of myth and the emphasis on resistance, profound differences can be observed in their engagement with tradition, representation of the hero, and linguistic stylistics, rooted in the distinct historical and political experiences of the two regions. This study emphasizes the inadequacy of classical theories of the epic and the necessity of interdisciplinary approaches, presenting the contemporary epic as a means of reproducing identity, resisting domination, and engaging in critical dialogue with tradition.

Keywords: *Arabic, Persian, contemporary literature, epic, comparative literature.*

How to cite: Bahrami, A., Haghshenas Getabi, F., Bali, A., & Zakeri, G. (2027). A Comparative Study of Epic Manifestations in Contemporary Persian and Arabic Literature. *The Treasury of Persian Language and Literature, 5*(1), 1-16.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 11 April 2026
Revise Date: 23 June 2026
Accept Date: 30 June 2026
Initial Publish: 06 July 2026
Final Publish: 21 March 2027

مقدمه

شاعران معاصر ادب فارسی و ادب عرب، از حماسه به‌عنوان دستاویزی جهت خلق معنا و زیبایی شعر بهره برده‌اند. ویژگی‌های منحصربه‌فرد حماسه، از قبیل تخیل، مضامین والای ملی و زبان فخیم، در آثار شاعران معاصر ایران و شاعران معاصر عرب موجب اعتلای شعر این دوره گردیده است. حماسه، به‌ویژه در شعر شاعران پس از انقلاب اسلامی، تبدیل به جریانی جدایی‌ناپذیر از شعر شده است. مضامین و بن‌مایه‌های حماسی در قالب شخصیت‌ها، مفاهیم، عناصر و... خود را نشان داده‌اند و دامنه‌ی وسیعی از شعر معاصر نوعی تلمیح و تضمین به حماسه‌ی ملی ایران است. این گستردگی کاربرد حماسه، ضرورت انجام تحقیقات در این زمینه را نمایان می‌کند.

شعر نو حماسی، با وجود داشتن جوهره‌ی حماسی، از سنخ حماسه‌های کهن نیست. امروزه تغییرات بنیادی در شیوه‌ی زیستن ما صورت گرفته و اندیشه‌ها و عملکردها به تبع این تغییرات، دگرگون شده است. بدیهی است که ادراک دگرگون‌شده‌ی انسان‌ها از واقعیت‌های بیرونی و درونی، ماهیت شعر و کارکرد آن را نیز تحت تأثیر قرار داده و انواع ادبی و ساختار معنایی و زبانی آن‌ها، متناسب با نیازهای زمان و تحولات اجتماعی و سیاسی دوران معاصر، دگرگون شده است.

پس امروز باید به گونه‌ای به تبیین و تعیین حدود و ثغور حماسه پرداخت که هم حماسه‌های کهن را بتوان در دایره‌ی شمول آن قرار داد و هم حماسه‌های سیاسی ـ اجتماعی دنیای معاصر را (1).

در سیر تاریخ اندیشه‌ی ایرانی، هماوردی پهلوانان حماسه‌های کهن در میدان‌های مبارزه، به هماوردی مفاهیم و اندیشه‌ها در جان انسانی منجر گردیده است. آرمان‌خواهان، نگران سرنوشت انسان، در این میدان مبارزه، با آن‌که نوعی کلیت را در چاره‌جویی‌هایشان برای رهایی انسان در نظر دارند، با توجه به شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، برای پیروزی انسان بر سیاهی‌ها، در دوران خود چاره‌جویی می‌کنند و در همان حال که به گذشته و ریشه‌های حماسی می‌نگرند، تلاش می‌کنند تا با بهره‌گیری از تجارب و آموزه‌های آن دوران، راه‌حل‌هایی جدید و متناسب با نیازهای زمان خود ارائه دهند. این هماوردی مفاهیم و اندیشه‌ها، به شکلی از پیوند میان گذشته و حال تبدیل می‌شود که در آن، آرمان‌های کهن با واقعیت‌های معاصر ترکیب می‌شوند تا مسیر نوینی برای رشد و تعالی انسان ترسیم کنند.

یکی از حوزه‌های پژوهش‌های ادبی در دوره‌ی معاصر، ادبیات تطبیقی است که به بررسی روابط بین ملت‌ها و زبان‌های مختلف می‌پردازد. ادبیات تطبیقی به مقایسه‌ی شباهت‌های موجود بین ادبیات و زبان ملت‌های مختلف می‌پردازد. از جمله زبان‌هایی که می‌توان با هم مقایسه کرد، زبان فارسی و عربی است. یکی از انواع ادبی که در فرهنگ و ادبیات ایران و همچنین در ادبیات عرب کاربرد دارد، حماسه است. حماسه به اعمال پهلوانی و حوادث خارق‌العاده به زبان فاخر می‌پردازد و از انواع مهم ادبی و تأثیرگذار در ادبیات ملل به شمار می‌رود. این نوع ادبی فقط به دوره‌ی کهن محدود نمی‌شود، بلکه در اشعار شاعران دوره‌ی معاصر نیز دیده می‌شود. حماسه با تحولات بسیاری مواجه بوده و رابطه‌ی مستقیمی با وقایع سیاسی و اجتماعی و تغییرات در افکار و اندیشه‌ها دارد. شاعر حماسه‌سرا در دوران معاصر، با تأثیر از حوادث سیاسی و اجتماعی زمان خود، سعی می‌کند تا حماسه‌ای متناسب با دوران خود بسراید و مبارزات و مقاومت‌هایی را که در مقابل استبدادها مشاهده کرده، به حماسه تبدیل می‌کند.

انواع ادبی مشترکی میان زبان فارسی و عربی وجود دارد؛ «انواع ادبی مشتمل بر موضوعاتی است که در قالب‌های ویژه و با اختصاصات فنی و قواعدی خاص، به‌صورت شعر یا نثر بیان می‌شود و نظریه‌ی انواع ادبی، کوششی است در راه تقسیم‌بندی موضوعات گوناگون ادبی با توجه به شکل ظاهری یا قالب‌هایی که موضوعات مورد نظر با مشخصات و قوانین ویژه‌ی خود در آن

قالب‌ها آفریده و تألیف شده است، چنان‌که هریک از انواع شعر حماسی، غنایی، تعلیمی و... ساختمان و هندسه‌ی خود را داراست. پژوهشگر در میان این انواع ادبی مشترک میان هر دو زبان فارسی و عربی، نوع حماسی آن را برگزیده است.

پیشینه‌ی پژوهش

بلاغی اینالو در مطالعه‌ی خود تحت عنوان «جلوه‌های حماسی در ادبیات معاصر»، بیان می‌دارد که نتیجه‌ی بررسی آثار حماسی و حماسه‌گونه‌ها این است که ادبیات حماسی در دو قرن اخیر را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد: دوره‌ی قبل از نیما و دوره‌ی بعد از نیما. همه‌ی آثار حماسی دوره‌ی قبل از نیما به تأسی از شاهنامه‌ی فردوسی، در همان سبک زبانی و وزن و قالب سنتی سروده شده‌اند و نوآوری چندانی جز تفاوت مضمون در آن‌ها نیست و فقط می‌توان آن‌ها را در ردیف آخرین مقلدان شاهنامه محسوب کرد. اما در دوره‌ی بعد از نیما، گونه‌های به‌کارگیری حماسه در ادبیات معاصر، بیشتر در سه محور نگرش حماسی، زبان حماسی و وزن و قالب حماسی بوده است (1).

جوکار و همکاران، در مطالعه‌ی خود تحت عنوان «بررسی تطبیقی شیوه‌ی کاربست وجه حماسی در شعر جنگ‌های ایران و روس با جنگ ایران و عراق» بیان می‌دارند که: جنگ‌های ایران با روس و عراق در دو قرن اخیر از جمله عظیم‌ترین رویدادهای سرنوشت‌ساز کشور بوده‌اند. بررسی چگونگی پیوند با نوع ادبی حماسه و کاربست وجه حماسی در شعر دو جنگ، مسئله‌ی این تحقیق است. شاعران هر دو جنگ از انگیزه‌های میهنی و دینی نیرومندی بهره برده‌اند و از متون حماسی گذشته، به‌ویژه شاهنامه، سرمشق گرفته‌اند؛ اما شاعران جنگ ایران و روس اغلب به تکرار و تقلید از گذشتگان پرداخته و گاه خود، شاه و شاهزادگان را برتر از شاعران گذشته و قهرمانان ملی دانسته‌اند. مردم در شعر آنان جایی ندارند و تنها شکست‌ها به مردم نسبت داده می‌شود. تملق و اغراق‌های حماسی درباره‌ی شاه و دربار، جای تمجید از جانفشانی‌های سربازان را گرفته؛ در مقابل، شاعران جنگ ایران و عراق سبک‌آگاه‌اند و نگاهشان ژرفا و گستردگی فرامرزی دارد. آن‌ها در شعر خود به تنوع گونه‌های ادبی در خدمت وجه حماسی توجه داشته و آرمان‌خواهانه به وحدت ملی و حتی اتحاد با دیگر ملت‌های ستمدیده می‌اندیشند؛ مردان و زنان در شعرشان حضوری پررنگ دارند و همچون رزمندگان، تمجید و تکریم می‌شوند (1).

حسین‌زاده و همکاران، در مطالعه‌ی «سیر تحول حماسه در شعر معاصر فارسی؛ از نیما تا روزگار ما» که به روش تحلیل محتوا با رویکرد توصیفی ـ تحلیلی انجام شده است، نشان داده‌اند که تحولات حماسه به موازات جریانات سیاسی، تاریخی و اجتماعی دستخوش تغییرات و دگرگونی‌ها می‌شود (1).

طایفی شیرزاد و وحیدرضائی حمزه‌کندی، در مطالعه‌ی خود تحت عنوان «نگرشی تطبیقی به سبک‌های شعر فارسی و عربی» بیان می‌دارند که: برخی از ادبا و منتقدان تقسیم‌بندی سبک‌ها معتقدند که سبک‌های موجود هر دو شعر فارسی و عربی، بر اساس موقعیت‌های مکانی معینی شکل نگرفته و مکان در تحول شعر، دخالت و تأثیری ندارد، بلکه زمان‌ها و ادوار تاریخی موجبات دگرگونی سبک‌ها را فراهم می‌کند؛ از این‌رو می‌توان گفت که در پیدایش سبک و نحوه‌ی بروز آن در نوشته‌ی هر سخنوری، عوامل گوناگونی دخالت دارد که محیط هم یکی از مهم‌ترین این عوامل است. در این مقاله، با مدنظر قرار دادن همین پیوند و تعامل استوار و توجه به پیشینه‌های پژوهشی مرتبط و با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای و با استفاده از روش استقرایی و شیوه‌ی توصیفی ـ تحلیلی، به بررسی و تبیین سبک‌های شعر فارسی و عربی با رویکردی تطبیقی پرداخته شده است، تا سیطره‌ی سبک‌های مختلف شعری در این دو نوع شعر روشن شود (2).

تعریف مفاهیم پژوهش

حماسه: «حماسه» یک کلمه‌ی عربی است، به معنای دلاوری، شجاعت و سختی در کار (3). این کلمه از ریشه‌ی «حمس» گرفته

شده و به معنی شدت و حدت به کار رفته است. در ادب فارسی، اصطلاحی است برای نوع ادبی‌ای که مهم‌ترین موارد محتوایی آن را اساطیر، پهلوانی‌ها، دلاوری‌ها، مبارزات، آمال و افتخارات یک ملت تشکیل می‌دهد؛ در واقع، حماسه در زبان و ادب فارسی نامی است برای نوعی از اشعار وصفی که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی و مردانگی و افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی باشد، به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد (4).

ادبیات تطبیقی: تطبیق در لغت، به معنی مقایسه کردن، کنار هم نهادن دو شیء یا چند موضوع جهت بررسی از نظر فنی، زیبایی، فکری، محتوایی، کیفی، کمی، تاریخی و... است (3). در فرهنگ معین، این کلمه به معنی «برابر کردن دو چیز با هم و با هم مطابق ساختن و برابر» آمده است (3). در عربی، ادبیات تطبیقی (Comparative Literature) را «الأدب المقارن» می‌گویند (3). این نوع از تحقیق، که به بررسی روابط و مناسبات بین ادبیات ملل جهان و نظارت بر تمام مبادلات و معاملات فکری و ادبی که از سرحد قلمرو زبان قومی به اقوام دور و نزدیک روی می‌دهد، می‌پردازد، را تحقیقات «مقایسه‌ای» هم می‌توان نامید.

تحلیل داده‌های پژوهش

الف) قیصر امین‌پور

قیصر امین‌پور هم در بعد فکری و هم در ساختار زبانی، پیوندی میان شعر سنتی، شعر نیمایی و شعر سپید برقرار کرد؛ اما مهم‌ترین ویژگی‌اش، ظرفیت بیانی برای تلفیق سادگی زبانی با پیچیدگی مفهومی است. او از قهرمان‌سازی انتزاعی پرهیز دارد و حماسه در شعرش برخلاف نمونه‌های حماسی کلاسیک، نه در میدان‌های رزمی، بلکه در میدان‌های اخلاق، عشق، شهادت، رهایی و تفکر روایت می‌شود.

امین‌پور شاعری متعهد است که زبان را وسیله‌ای برای اقناع و بیدارسازی می‌داند. او، با دوری از تعقیدهای زبانی شاعران متکلف یا شعارزدگی متداول در برخی آثار دهه‌ی شصت، توانست شعر حماسی را در قالبی تازه، انسانی و عمیق بازآفرینی کند. او از آرایه‌های زبانی، به‌جای نمایش قدرت بلاغت، برای انتقال تجربه‌ی انسانی استفاده می‌کند. سبک زبانی او در بسیاری از اشعار حماسی، بر ایجاز، هنجارشکنی نحوی، حذف‌های هدفمند، تقطیع‌های معنایی و نرمی واج‌آرایی بنا شده است. این ویژگی‌ها باعث می‌شوند مخاطب با شعر، نه همچون متنی آرمانی، بلکه چونان تجربه‌ای انسانی، زنده و ملموس مواجه شود.

امین‌پور در خلق حماسه، نه به سراغ اسطوره‌های پیشینی می‌رود و نه قهرمانانی انتزاعی می‌سازد. حماسه نزد او، محصول حیات زیسته‌ی انسان معاصر است که در کشاکش میان بودن و نماندن، انتخاب می‌کند. در نگاه او، شهید نه یک قهرمان قدیسی، بلکه انسانی است در متن زندگی که در اوج روزمرگی، به‌ناگاه به قله‌ای ناپیموده گام می‌نهد. این نگاه، او را از شاعران حماسه‌سرای سنتی، مانند فردوسی، و نیز از شاعران سیاسی‌سرای خطابه‌محور متمایز می‌کند. حماسه در شعر او، از جنس ناله نیست؛ بلکه از درون آرامشی جوشان، به حرکت درمی‌آید. وطن، در ذهن او، نه فقط جغرافیا، بلکه خاکی است که انسان در آن زیسته، آموخته، ایستاده و افتاده است. اسطوره در شعر امین‌پور، به‌جای آن‌که تکرار روایت‌های گذشته باشد، خلقی تازه در فضای جنگ، شهادت، امید و انتظار است.

شعر: در کوچه‌های آفتاب

این شعر، یکی از نمونه‌های درخشان حماسه‌پردازی شاعر در بستر جنگ است. شعر با فضایی از خاطره و حسرت آغاز می‌شود، اما به‌تدریج در بطن روایت، به تجلیل شهادت و مقاومت راه می‌برد:

دیروز از کنار همین کوچه‌های آفتاب می‌گذشتی
و چشم‌هایت پر از سرود بود
و لب‌هایت
که بی‌صدا وا می‌شد
بوی تکبیر می‌داد

و دستانت
که خاک را ورق می‌زد
آیه‌های فتح را می‌نوشت
اما امروز
از همین کوچه‌های آفتاب
نبودی
و ما
تنها صدای تو را شنیدیم
که در باد می‌پیچید
صدایی آرام
ولی
بزرگ‌تر از فریاد (5).

در این شعر، کوچه‌ی آفتاب نماد وطن است؛ وطنی که نه فقط جغرافیای زندگی، بلکه خاطره‌گاه شهید است. شاعر از نشانه‌های ساده، مانند چشم، دست و لب، بهره می‌برد تا تصویری ملموس از شهید ارائه کند؛ اما این توصیف با فعل «آیه‌های فتح را می‌نوشت»، دلالتی حماسی پیدا می‌کند.

شهید نه‌فقط فاعل فردی در تاریخ، بلکه نویسنده‌ی سرنوشت جمعی است؛ او خاک را ورق می‌زند تا به فتح برسد، نه با سلاح، بلکه با ایمان. دستانی که خاک را ورق می‌زنند، نشانی از آفرینش و دگرگونی است. خاک نه مقبره، بلکه لوح سرنوشت است. تفاوت ساختار نحوی بین دیروز و امروز، تقابل معنایی می‌سازد. حضور در دیروز و غیبت در امروز، نشانی از شهادت است؛ اما این غیبت با صدایی آرام، ولی بزرگ‌تر از فریاد، به حماسه بدل می‌شود. شاعر آرامشی را توصیف می‌کند که فریاد را شکست می‌دهد. اینجا شهید از جهان فیزیکی به جهان معنا و ماندگاری گذر کرده است.

ب) محمدرضا شفیعی کدکنی

زبان او، هم در سطح واژگان و هم در سطح نحو، فخامت زبانی کلاسیک را حفظ کرده، اما در ساختار بیانی، نوگرایانه و انعطاف‌پذیر است. او همچون دیگر شاعران هم‌دوره‌اش، دغدغه‌ی عدالت، آزادی، رهایی و مبارزه دارد؛ اما آن را نه با فریاد، بلکه با کنایه، استعاره، نماد و روایت بی‌میانجی منتقل می‌کند. به همین دلیل، در شعر او، حماسه هیچ‌گاه تهییج‌آمیز و بیرونی نیست؛ بلکه درونی، فکری و گاه عرفانی جلوه می‌کند. شفیعی در برابر ظلم، سکوت نمی‌کند، اما زبان اعتراضش به‌جای صراحت سیاسی، از حکمت و بلاغت عرفانی بهره می‌برد. حماسه نزد او، نه صرفاً تصویر یک جنگ یا شهید، بلکه تبلور ستیز انسان برای حفظ شأن خود در برابر نیروهای تاریک، تحقیر، تکرار و مرگ است.

در شعر شفیعی، حماسه به‌جای آن‌که فقط قهرمان‌محور باشد، مضمون‌محور و انسان‌محور است. او قهرمان نمی‌سازد، بلکه سوژه‌ی انسانی را در موقعیتی می‌نشاند که ایستادگی، تنها راه ادامه‌ی معناست. همین نگاه باعث شده که حماسه در آثارش، با مضامینی چون زمان، غربت، مهاجرت، ظلم تاریخی، سنت و مدرنیته ادغام شود. مبارزه، نزد او، فقط با تیغ و شمشیر نیست، بلکه با شعر، با معنا، با پایداری در برابر ابتذال و فراموشی است. در شعر او، نمادهایی مانند درخت، باد، پرنده، مه، باران، کوه، دیوار و پنجره، پیوسته دلالت‌های حماسی دارند. کوه، نه یک عنصر جغرافیایی، بلکه نماد مقاومت است؛ مه، نماد انسداد حقیقت و پنهان‌سازی است؛ پرنده، نماینده‌ی آرمان است؛ و دیوار، نماینده‌ی مرزهای استبداد یا سکوت.

شعر: در کوچه‌باغ‌های نیشابور

این شعر، نمونه‌ای ممتاز از شعر حماسی اندیشمندانه‌ی شفیعی کدکنی است. شعری در ستایش ققنوس، اسطوره‌ای که از خاکستر خود برمی‌خیزد؛ اما در بستر تاریخی و سیاسی معاصر بازخوانی می‌شود:

از آتشی که در دل ققنوس بود، هیچ‌کس
جز شعله‌های خشم و فغانش نداشت یاد
آن شعله‌ها که در نفس گرم او شکست

در خاک و خون تپید و برآمد ز نو، به باد
ققنوس، مرغ آتش و آواز سوختن
در شعله زیستن، به سرودن فنا شدن
زاده شدن ز مرگ و ز خود، زاده‌تر شدن
این است رمز شعر من و خوی ققنوس من (6).

در این قطعه، ققنوس اسطوره نیست، بلکه استعاره‌ای از انسان مقاوم، شاعر، شهید و ملت ایستاده است. ققنوس، در ساختار اسطوره‌ای‌اش، موجودی است که از خاکستر خود زاده می‌شود؛ اما در شعر شفیعی، این زایش، به یک منش وجودی تبدیل شده است. او حماسه را به درون کشیده و از نبرد شمشیر به نبرد اندیشه، معنا و زبان انتقال داده است.

ج) علی موسوی گرمارودی

شاعری که در نقطه‌ی تلاقی بین سنت ادبیات مذهبی و ادبیات مقاومت ایستاده و با اتکا بر دانش عمیق حوزوی، تسلط بر متون دینی و ذوق شعری در سطوح کلاسیک و نو، توانسته است از حماسه، نه‌فقط به‌مثابه یک مضمون، بلکه به‌مثابه یک ساختار درونی بهره‌برداری کند.

نگاه گرمارودی به شعر، ابزاری نیست؛ بلکه رسالتی است برای بیان حقیقت، بیدارگری و رساندن صدا به آن‌جا که صدای مظلومیت خاموش مانده است. همین رویکرد سبب شده است که شعر او، هم از حیث ساختارهای سنتی بهره ببرد، مانند قصیده و مثنوی، و هم از حیث زبان، دچار حرکت‌های نوگرایانه‌ای باشد که بیان را با زمانه همراه می‌سازد، بی‌آن‌که از اصالت فاصله بگیرد.

درون‌مایه‌های حماسی در شعر او اغلب آمیخته با مضامین عاشورایی، نبوی، علوی و انقلاب اسلامی هستند؛ اما گرمارودی در ارائه‌ی این مضامین، دچار شعارزدگی یا تقلیل‌گرایی نمی‌شود. او با تسلط بر فنون بلاغت، تاریخ، قرآن و شعر کهن فارسی، توانسته است ساختاری ادبی تولید کند که در آن، حماسه با عقلانیت دینی و زبان شاعرانه درمی‌آمیزد.

در شعر گرمارودی، حماسه اغلب در ارتباط با دو محور بنیادین شکل می‌گیرد: نخست، محور دین و مفاهیم بنیادین شیعی، به‌ویژه عاشورا و امام علی، که ریشه در سنت فکری و حوزوی او دارد؛ دوم، محور انقلاب اسلامی و دفاع مقدس که بازتاب زیست اجتماعی و مشارکت تاریخی اوست. آنچه شعر گرمارودی را در حوزه‌ی حماسه ممتاز می‌سازد، توانایی او در انتقال مفاهیم حماسی از طریق ساختارهای زبانی موجز، استعاره‌های فخیم، واژگان ایهام‌دار و کاربرد دقیق اسامی تاریخی و اشارات قرآنی است.

او حماسه را نه به‌مثابه حادثه‌ای در گذشته، بلکه همچون تجربه‌ای جاری در لحظه‌های زیسته تصویر می‌کند. شهید در نگاه او، تنها قربانی نیست، بلکه حامل معناست. انقلاب، تنها رویداد نیست، بلکه انتقال حقیقت از نسل به نسل است. عاشورا، نه یک مصیبت صرف، بلکه حجت ابدی برای حرکت و انتخاب است.

شعر: خط خون

یکی از اشعار شاخص علی موسوی گرمارودی، مثنوی بلند «خط خون» است که در دل خود، هم حماسه‌سرایی عاشورایی دارد، هم دفاع از شهید و هم نقد زمانه‌ی غفلت. این شعر، با قدرت بلاغی شگرف، تصویری روشن از خطی که از عاشورا آغاز شده و در انقلاب و دفاع مقدس امتداد یافته، ترسیم می‌کند.

به کدامین گناه
کودکی را بریدند سر؟
به کدامین گناه؟
پاسخش روشن است
به گناه علی بودنش
به گناه حسین بودنش
به گناه حُر بودنش
به گناه شهامت
به گناه شهید بودن
و رسالت کشیدن خط خون

بر صحیفه‌ی تاریخ (5).

در این بخش، شاعر با الهام از پرسشی قرآنی «به کدامین گناه؟» پاسخی امروزی و زمینی ارائه می‌دهد که از چارچوب نقل‌قول دینی فراتر می‌رود. کودک بریده‌سر، اشاره‌ای ظریف به علی‌اصغر دارد، اما با بسط معنایی، به نمادی از تمامی مظلومان تاریخ تبدیل می‌شود.

د) سیاوش کسرایی

او برخاسته از جریان ادبی پس از نیما بود، اما توانست با پایبندی به برخی اصول نیما، مانند وزن نیمایی، وحدت ارگانیک شعر و تقطیع موسیقایی، و در عین حال با افزودن محتوای پررنگ سیاسی و اجتماعی، شعر را به عرصه‌ی عمل و مقاومت وارد کند. گرایش‌های او به مارکسیسم انسانی، عدالت‌خواهی طبقاتی و باور به قهرمان‌سازی مردمی، موجب شد تا شعرش با مفاهیمی چون آزادی، مبارزه با استبداد، وطن‌دوستی و حماسه‌ی جمعی درآمیزد. در نگاه او، قهرمان نه لزوماً یک چهره‌ی تاریخی، بلکه گاه توده‌ی مردم، آرش، رفیق جان‌باخته و حتی زحمتکشان گمنام است. ساختار زبانی شعر کسرایی، درخشان، خوش‌آهنگ و اغلب ساده است، اما این سادگی فریبنده، حامل ژرف‌ترین مضامین اجتماعی و حماسی است. او گاه از کهن‌الگوهای اساطیری بهره می‌برد و گاه از زبان روزمره، اما همیشه با هدف برانگیختن مخاطب به تأمل، انتخاب و مقاومت. در شعر او، فرم و محتوا به‌شدت در خدمت یکدیگرند.

حماسه در نگاه سیاوش کسرایی، برخلاف سنت فردوسی‌وار که عمدتاً به پهلوانان شاهنامه‌ای و نبردهای قبیله‌ای گره خورده بود، به‌مثابه شورشی فرهنگی ـ اجتماعی علیه بی‌عدالتی و ستم تعریف می‌شود. کسرایی قهرمان را از دژهای اسطوره‌ای بیرون می‌کشد و در بطن زندگی روزمره‌ی مردم جای می‌دهد: در کوچه و بازار، جبهه‌های نبرد، بازداشتگاه‌ها، کلاس‌های درس و خاک وطن. برای او، وطن مفهومی فراتر از مرزهای جغرافیایی است؛ خاکی است که با خون، عشق و مبارزه درآمیخته و هویتی چندلایه یافته است. حماسه نزد کسرایی مرثیه‌ای برای گذشته نیست، بلکه فراخوانی پویا به سوی حرکت، پرسشگری و مقاومت است. زبان شعری او، صریح اما آکنده از لطافت شاعرانه، تصویری اما سرشار از آگاهی سیاسی، و عاطفی اما ریشه‌دار در تفکر انتقادی است. او در حماسه‌سرایی، نه در دام نوستالژی اسطوره‌ای می‌افتد و نه گرفتار توهمات مدرنیته‌ی بی‌ریشه می‌شود. کسرایی با آمیزه‌ای بدیع از سنت ملی و اسطوره‌ای، تجربه‌ی تاریخی ملت و تعهد انقلابی، حماسه‌ای می‌آفریند که هم‌زمان ریشه در گذشته دارد، به حال معنا می‌بخشد و به آینده‌ای آرمان‌گرایانه چشم می‌دوزد.

شعر آرش کمانگیر

مثنوی «آرش کمانگیر» بی‌تردید برجسته‌ترین اثر کسرایی و یکی از درخشان‌ترین شعرهای حماسی معاصر ایران است؛ شعری که فراتر از روایت یک اسطوره، تبدیل به نماد وجدان تاریخی یک ملت شده است. شعر با زبانی حماسی ـ حماسی، اما نه اسطوره‌زده، آغاز می‌شود. او از اسطوره‌ی آرش استفاده می‌کند، اما آن را بازتفسیر می‌کند: آرش، این‌بار نه یک قهرمان دوردست، بلکه انسانی از همین زمین و خون و آفتاب است؛ انسانی که در نهایت آگاهی، جان خود را در ترازوی وطن می‌گذارد.

نخست، فضای عمومی شعر:

بیشه خاموش است
باد بانگ تیر را در گوش دارد
کوه، پاسخ می‌دهد با سینه‌اش
پرتوان
سنگ، مشت افکنده می‌کوبد زمین
آسمان می‌غرد از اندوه، از خشم
رود می‌پیچد ز خویش
ابر می‌بارد ز بغضی دیرسال (7).

در این فراز، کسرایی با طبیعت سخن می‌گوید. حماسه در اینجا از سطح انسانی فراتر می‌رود و به جهان هستی منتقل می‌شود. کوه، رود، آسمان و ابر، همه مشارکت دارند. این، نوعی کوس حماسه‌ی کیهانی است که نشان می‌دهد فاجعه، نه فقط انسانی، بلکه کیهانی است و کنش آرش، تأثیری فرامکانی دارد. در ادامه، شاعر، آرش را نه‌فقط با زبانی اسطوره‌ای، بلکه به‌شکل یک انسان زمینی، با رنج، خستگی، آگاهی و انتخاب، تصویر می‌کند.

الف) شوقی ضیف

ضیف هم تحت تأثیر کلاسیک‌گرایی عربی قرار دارد و هم از جریان نوزایی ادبی در مصر، نهضت، الهام می‌گیرد. او به ساختار سنتی شعر و وزن عروضی وفادار می‌ماند، اما از این چارچوب کهن برای خلق معانی تازه و همسو با روح زمانه بهره می‌برد. شعر او، بیشتر وقت‌ها، سرود پرصلابتی است از فراخوان به وحدت، بازگشت به هویت اسلامی ـ عربی، پایداری در برابر استعمار و احیای عزت مسلمانان. هرچند برخی از منتقدان، شعر او را از نظر نوآوری در بیان، محدود ارزیابی می‌کنند، اما آنچه آثارش را متمایز می‌کند، آمیختن حماسه‌ی دینی با حماسه‌ی ملی در قالبی است که از بلاغت قرآنی سرشار است. زبان او فصیح، خطابی و پر از ارجاعات متراکم به متون دینی و تاریخی است. ضیف از آن دسته شاعران نادری است که در اشعارش، مفاهیم تاریخی را به شکلی کاربردی و زنده بازتعریف می‌کند: بدر، اُحد، اندلس و جنگ‌های صلیبی، در نگاه او، دیگر فقط خاطره‌هایی دور نیستند، بلکه نشانه‌هایی پویا از حرکت تاریخی امت به شمار می‌روند.

ب) محمد الفیتوری

الفیتوری، برخلاف جریان غالب ادبیات عربی در قرن بیستم که بیشتر بر ملی‌گرایی عربی و زبان فصیح متمرکز بود، شعر را وسیله‌ای برای آشکارسازی تبعیض نژادی، نقد استعمار و بازسازی هویت آفریقایی و اسلامی می‌داند. زبان شعر او اگرچه عربی است، اما از آنجا که حامل تجربه‌ای متفاوت است ـ تجربه‌ی انسان سیاه‌پوست در جهان عرب و غرب ـ بار فرهنگی و معنایی آن از چارچوب‌های رایج فراتر می‌رود.

شعر او حماسه است، اما نه به معنای کلاسیک عربی، بلکه در شکلی پسااستعماری و شخصی؛ حماسه‌ای که از درد، طرد، شکست و قیام شکل می‌گیرد. الفیتوری به‌درستی شعر را نه تزئینی برای زبان، بلکه فریاد هویت و مقاومت می‌داند. او اولین کسی است که سیاه‌پوستی را در ادبیات عرب، نه با شرم یا نادیده‌گرفتن، بلکه با غرور، به‌عنوان حقیقتی شعاری و حماسی مطرح می‌کند. مبارزه با استعمار، سیاه‌پوستی به‌عنوان هویت حماسی، دین و آگاهی، رنج تبعید و افسانه‌زدایی از ستم، همه و همه در شعر او نمود می‌یابد.

در شعر الفیتوری، قهرمان حماسی دیگر رستم یا عمرو بن کلثوم نیست. قهرمان، همان برده‌ای است که زنجیرهایش را پاره می‌کند، همان کودک آفریقایی است که صدای اجدادش را می‌شنود، همان مبارز ضداستعماری است که از دل فلاکت سر برمی‌آورد. شعر او نه‌تنها تصویری تمثیلی است، بلکه تجربه‌ی زیسته‌ی حماسه در پوست انسان است.

شعر من سیاه‌پوستم

این شعر، بیانیه‌ی سیاسی و شعری محمد الفیتوری است؛ شعری که از اولین بار انتشارش در دهه‌ی ۶۰ میلادی، تبدیل به نماد شعر مقاومت نژادی در جهان عرب شد.

جبهتی ... لونی ... شعری ... أنی کلکم تعرفوننی

فهل تعرفوننی؟

سید الرقیق ... أنا ... أنا الزنجی ... أنا

عبد من جماجم العبید کونت تاجی

علی مرایا الشوارع ... عبد

یمشی ... یعرف من هو

لا یهرب من ظله ... لا یتواری (8).

شاعر با صراحتی بی‌پرده، سیاهی پوستش را فریاد می‌زند. اما این سیاهی، نه ننگی که بر آن بگذارند، بلکه تاجی بر سر است. جمجمه‌های بردگان، نماد عظمت مقاومت‌اند، نه یادآور خواری. در همین چند بیت کوتاه، حماسه‌ای نو آغاز می‌شود؛ حماسه‌ای بی‌شمشیر، اما سرشار از آگاهی؛ بی‌فاتح، اما آکنده از خویشتن‌یابی.

ج) سعید العسیلی

چهره‌ای کمتر شناخته‌شده در محافل رسمی ادبیات عرب، اما از نظر سبک و مضمون، از اصیل‌ترین نمایندگان شعر مقاومت اجتماعی و سیاسی در دوران معاصر است. او نه از جایگاه یک نخبه‌ی فرهنگی رسمی، بلکه از دل میدان، خیابان، زندان و زخم‌های اجتماعی، حماسه‌ای نو آفرید؛ حماسه‌ای که نه در تبار قبیله‌ای یا فاتحانه، بلکه در خشم عدالت‌خواه، گرسنگی، کار یدی و هویت زخم‌خورده‌ی طبقه‌ی فرودست ریشه داشت.

العسیلی، برخلاف شعرای کلاسیک‌مسلک یا حتی نئوکلاسیک، به کلیشه‌های بلاغت پشت کرد و شعری نوشت که ساده از نظر ساختار، اما انفجاری از نظر معنا بود. او با استفاده از زبان عامه، گاه نزدیک به نثر، اما آغشته به خشم، طنز تلخ و واقع‌گرایی عریان، حماسه را از خاک نبرد به پشت‌بام خانه‌های ویران‌شده و کف سلول‌های زندان کشاند.

چهره‌ای کمتر شناخته‌شده در محافل رسمی ادبیات عرب، اما از نظر سبک و مضمون، از اصیل‌ترین نمایندگان شعر مقاومت اجتماعی و سیاسی در دوران معاصر است. او نه از جایگاه یک نخبه‌ی فرهنگی رسمی، بلکه از دل میدان، خیابان، زندان و زخم‌های اجتماعی، حماسه‌ای نو آفرید؛ حماسه‌ای که نه در تبار قبیله‌ای یا فاتحانه، بلکه در خشم عدالت‌خواه، گرسنگی، کار یدی و هویت زخم‌خورده‌ی طبقه‌ی فرودست ریشه داشت. العسیلی، برخلاف شعرای کلاسیک‌مسلک یا حتی نئوکلاسیک، به کلیشه‌های بلاغت پشت کرد و شعری نوشت که ساده از نظر ساختار، اما انفجاری از نظر معنا بود. او با استفاده از زبان عامه، گاه نزدیک به نثر، اما آغشته به خشم، طنز تلخ و واقع‌گرایی عریان، حماسه را از خاک نبرد به پشت‌بام خانه‌های ویران‌شده و کف سلول‌های زندان کشاند.

شعر «بیوتنا لیست قبوراً»؛ خانه‌های ما قبر نیستند

شعر از زبان خانواده‌ای است که زیر آوار خانه‌شان زندگی می‌کنند. فضای شعر، بسته، نفس‌گیر، اما سرشار از شعور و جسارت است:

لیسَ فی جدارنا رخامٌ

ولا فی سقفنا قمر

بیوتنا لیست قبوراً

بل أجسادٌ من طینِ

تدخنُ فوق أکفِ النکبهٔ

ولا تموت

لأنها تعرفُ أن السماءَ لیست أعلی

من کرامتنا (9).

شاعر با زبانی ساده آغاز می‌کند: خانه‌ی ما نه سنگ مرمر دارد و نه ماه. اما بلافاصله جمله‌ی کلیدی را مطرح می‌سازد: خانه‌های ما قبر نیستند. این جمله قلب حماسه است. خانه‌های نیمه‌ویران هنوز زندگی را در خود جای داده‌اند. حتی اگر خاکی‌اند، در آتش‌اند، اما مرده نیستند. چرا؟ زیرا به باور شاعر، آسمان که نماد قضاوت، قدرت و جبر است، بر کرامت انسان برتری ندارد.

د) محمود درویش

محمود درویش، شاعر تبعید، وطن، اشغال و عشق، چهره‌ای بی‌نظیر در شعر معاصر عربی است که به‌جای حماسه‌های فاتحان، به خلق حماسی درون‌زاد، عمیق و پراحساس روی آورد. درویش به صدای ملتی تبدیل شد که هویت خویش را از دست داده بود و با شعرش بار دیگر خود را یافت. او با بهره‌گیری از تصویرسازی‌های دقیق، استعاره‌های زنده، ریتم موسیقایی مدرن و زبانی متعهد، نوعی حماسه از زیستن در لبه‌ی نابودی آفرید.

تجربه‌ی زندگی در اشغال، تبعید، زندان، بی‌تابی از وطن و در عین حال، محبوبیتی فراگیر در سراسر دنیای عرب، شعر درویش را به سندی زنده از مقاومت فرهنگی در برابر محو هویت بدل کرد. زبان درویش تنها ابزار بیان نیست، بلکه خانه‌ی معنوی ملت آواره است. او با تکیه بر نمادهایی چون خاک، زیتون، مادر، کلید، سنگ و زمان، حماسه را به شعر زیستن باوقار در آوارگی تبدیل کرد. مقاومت درونی، جستجوی هویت، حماسه‌ی تبعید، ساختن وطن در زبان، شناخت دشمن به شکلی انسانی و درهم‌شکستن تقابل تکراری میان شهید و عاشق. درویش در شعرهایش نه از مرگ می‌گریزد، نه از شکست، اما هرگز در مرثیه باقی نمی‌ماند. او شعر را به ابزاری برای بازتعریف وجود فلسطینی تبدیل می‌کند؛ شعری که در آن هر سنگ، هر پنجره، هر دست بسته، می‌تواند آغاز روایتی حماسی باشد.

شعر بطاقه هویه

این شعر که در سال ۱۹۶۴ سروده شد، از مهم‌ترین و مشهورترین سروده‌های درویش است و نقطه‌ی عطفی برای شکل‌گیری نوعی شعر مقاومت نوین در ادبیات عربی محسوب می‌شود. شاعر در رویارویی با یک مأمور، هویت خویش را روایت می‌کند؛ اما این روایت نه شخصی، که ملی است. بخشی از شعر:

سجل

أنا عربی

ورقم بطاقتی خمسون ألف

وأطفالی ثمانیه

وتاسعهم ... سیأتی بعد صیف

فهل تغضب؟

سجل

أنا عربی

وأعمل مع رفاق الکدح فی محجر

وأطفالی ثمانیه

أسلّ لهم رغیف الخبز

والأکتب من الصخر

ولا أتسوّل الصدقات من بابک

ولا أصغر أمام بلاطک

فهل تغضب؟ (10).

در این شعر، شاعر با فعل «سجّل» که خطاب به مأمور دولت است، در واقع خود را بر صفحات تاریخ می‌نویسد. کارت هویت، دیگر سندی بوروکراتیک نیست، بلکه میدان نبرد نمادین است. در اینجا، حماسه در سه محور شکل می‌گیرد:

زبان اقتدار شخصی در برابر زبان قدرت سیاسی

بازتعریف کار، فرزند، خاک و نان به‌عنوان عناصر مقاومت

انکار زانو زدن: «ولا أصغر أمام بلاطک»؛ شاعر، خادم نمی‌شود، حتی اگر گرسنه باشد.

در اینجا، حتی شمار فرزندان، نماد مقاومت است. تولد، برابر با ادامه‌ی ملت است. شعر به زبان سیاست، پاسخ می‌دهد، اما با بلاغت شعر. بررسی اشعار چهار شاعر فارسی‌زبان، امین‌پور، شفیعی کدکنی، گرمارودی و کسرایی، و چهار شاعر عرب‌زبان، شوقی ضیف، محمد الفیتوری، محمود درویش و سعید العسیلی، نشان می‌دهد که حماسه در شعر معاصر، دیگر فرمی قهرمان‌محور و تاریخی نیست، بلکه نوعی واکنش جمعی به فروپاشی هویت، حذف فرهنگی، جنگ، تبعید و ظلم ساختاری است.

نتیجه‌گیری

این تحقیق با تمرکز بر بررسی تطبیقی ویژگی‌های حماسی در ادبیات معاصر فارسی و عربی، تلاش کرده است فراتر از توصیفات صرف، به تحلیل عمیق ساختاری، گفتمانی و نشانه‌شناختی یکی از پیچیده‌ترین انواع ادبی در دو سنت فرهنگی و تاریخی بپردازد که ریشه‌های مشترک در تمدن اسلامی دارند، اما در مواجهه با تحولات مدرن، مسیرهای متفاوتی را طی کرده‌اند.

این مطالعه نشان داد که حماسه در قرن بیستم و بیست‌ویکم، دیگر آن قالب روایی باشکوه مبتنی بر قهرمانان اساطیری و نبردهای تن‌به‌تن نیست، بلکه به پدیده‌ای چندلایه تبدیل شده است که در تقاطع تاریخ، سیاست، هویت و زبان، بازتعریف می‌شود. شاعران معاصر فارسی و عربی، با استفاده از ظرفیت‌های زبانی و نمادین، حماسه را از حوزه‌ی افسانه‌های ملی ـ قبیله‌ای به فضای چالش‌های وجودی فردی و جمعی معاصر منتقل کرده‌اند؛ فضایی که در آن، مرز میان حماسه، مرثیه، عرفان و اعتراض سیاسی در هم می‌آمیزد و قهرمان، دیگر رستم یا عنتره نیست، بلکه شهیدی گمنام در سنگر، مادری در سوگ، کودکی آواره، یا شاعری تبعیدی است که با کلماتش مرزهای جغرافیایی و زبانی را درنوردیده است.

نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که اگرچه ادبیات فارسی و عربی در بازتولید حماسه‌ی معاصر، اشتراکات بنیادینی در استفاده از اسطوره، تأکید بر مقاومت و بازتاب بحران‌های تاریخی دارند، اما تفاوت‌های عمیقی نیز در نحوه‌ی تعامل با سنت، بازنمایی قهرمان، کارکرد دین و سبک‌شناسی زبانی وجود دارد که این تفاوت‌ها را باید در بستر متفاوت تجربیات تاریخی و سیاسی دو منطقه، انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی در ایران در برابر استعمار، اشغال فلسطین و بحران هویت در جهان عرب، تحلیل کرد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study offers a comparative examination of epic manifestations in contemporary Persian and Arabic literature, focusing on the transformation of the epic from a classical literary form into a modern discourse of identity, resistance, collective memory, and sociopolitical consciousness. In its classical sense, the epic has been associated with heroic action, elevated language, national memory, mythic imagination, and the representation of extraordinary events through a dignified poetic style; in Persian literary tradition, this meaning is deeply connected with narratives of valor, collective honor, and the symbolic continuity of a people's historical imagination (4). The lexical and conceptual field of "epic" also implies courage, intensity, severity, and heroic struggle, a semantic background that helps explain why this literary mode has been repeatedly reactivated in moments of cultural crisis and historical rupture (3). However, contemporary epic poetry in Persian and Arabic does not simply reproduce the classical model of heroic narration; rather, it redefines epic consciousness in accordance with the altered conditions of modern life, including revolution, war, colonization, exile, social injustice, racial oppression, and the crisis of national and cultural identity. From this perspective, the study assumes that modern epic poetry is not limited to the narration of martial events or mythic combats, but extends to the symbolic representation of human endurance in the face of annihilation, domination, alienation, and historical erasure. Therefore, the research is grounded in the view that contemporary epic must be understood through an interdisciplinary framework that combines comparative

literature, discourse analysis, semiotics, structural analysis, and cultural criticism. Such a framework makes it possible to examine how epic motifs move from the battlefield to language, from the legendary hero to the ordinary human subject, and from national myth to the ethical and political struggle for survival.

The problem addressed in this study arises from the fact that Persian and Arabic literatures share important civilizational, religious, linguistic, and aesthetic intersections, yet they have experienced modernity through distinct historical and political trajectories. Comparative literature provides an appropriate methodological ground for examining such relations, because it studies literary forms across linguistic, cultural, and national boundaries and allows the researcher to identify both structural affinities and historically specific divergences. In this context, the epic is particularly significant because it is among the literary types that have appeared in both Persian and Arabic traditions and has played a central role in the construction of collective identity, moral imagination, and cultural memory. Earlier definitions of epic, particularly those rooted in classical poetics, emphasize heroic deeds, extraordinary events, elevated diction, and collective ideals; yet modern historical experience has expanded the function of epic beyond its traditional limits (1). Contemporary Persian and Arabic poets often draw on inherited epic structures, mythic allusions, religious memory, and national symbols, but they reshape these elements to express new forms of struggle. In Persian poetry, the epic frequently intersects with revolutionary experience, the memory of war, martyrdom, sacrifice, and national endurance; in Arabic poetry, it is often articulated through anticolonial resistance, Palestinian displacement, racial consciousness, and the defense of cultural existence against erasure. Accordingly, the central question of the study is how contemporary Persian and Arabic poets transform epic discourse from a hero-centered model into a human-centered, identity-centered, and resistance-centered poetic structure. The research also asks how myth, language, memory, religion, and sociopolitical experience operate differently in the two literary traditions while still producing comparable epic effects.

The findings show that in contemporary Persian poetry, the epic is frequently reconstructed through a movement from mythic heroism toward ethical, existential, and collective resistance. Qeysar Aminpour's poetry, for instance, demonstrates how epic meaning can emerge from simplicity of language, emotional restraint, and the moral dignity of martyrdom rather than from external grandeur or conventional heroic exaggeration. In his poetic world, the martyr is not merely a sacred or distant heroic figure but a human being situated within ordinary life whose death transforms into an enduring sign of collective destiny; thus, the epic becomes a mode of

ethical witnessing and spiritual resistance (5). Mohammad Reza Shafiei Kadkani, by contrast, constructs a more reflective and intellectualized epic mode in which symbols such as the phoenix, mountain, wind, rain, bird, wall, and window are invested with meanings of endurance, renewal, obstruction, aspiration, and resistance. In his poetry, the epic does not appear primarily as an external scene of combat but as an inward struggle for meaning, dignity, and continuity against the forces of silence, repetition, darkness, and oblivion (6). Siavash Kasrai's poetry represents another major form of modern Persian epic, especially through the reinterpretation of mythic figures such as Arash. In his work, myth is not preserved as an untouchable relic of the past; rather, it is reactivated as a living structure of political and collective consciousness, where the hero becomes a symbolic embodiment of the people's will, sacrifice, and historical responsibility (7). Taken together, these Persian examples indicate that contemporary epic poetry does not abandon the classical heritage but refunctionalizes it within modern conditions, replacing royal, tribal, or mythic heroism with martyrdom, ethical resistance, collective subjectivity, and the struggle to preserve meaning.

In contemporary Arabic poetry, epic expression develops in close relation to colonial experience, racial identity, exile, occupation, social marginalization, and the search for a voice capable of resisting historical negation. Shawqi Dayf's poetic orientation reflects the influence of Arabic classicism and the literary renaissance, maintaining a strong attachment to traditional poetic structures, rhetorical dignity, religious memory, and the symbolic authority of Islamic-Arab history (2). His epic tendency is therefore rooted in the revival of communal pride, religious consciousness, and historical continuity. Muhammad al-Fituri, however, offers a radically different form of epic poetry by transforming Black identity, racial suffering, colonial violence, and African-Islamic consciousness into the basis of a postcolonial heroic discourse. In his poetry, the hero is not a tribal warrior or a legendary conqueror but the enslaved, excluded, wounded, and racially marked subject who turns humiliation into dignity and oppression into self-recognition (8). Mahmoud Darwish's poetry develops one of the most influential modern Arabic epic models, in which exile, homeland, identity documents, bread, stone, mother, olive tree, and memory become signs of Palestinian endurance. His poem of identity does not merely declare personal belonging; it transforms bureaucratic confrontation into symbolic battle, making language itself the space in which national existence is recorded, defended, and renewed (10). Said al-Asili's poetry, in turn, brings epic consciousness into the world of poverty, destroyed homes, imprisonment, hunger, and the wounded dignity of the oppressed classes. His poetic language is comparatively simple and direct,

yet it carries an explosive semantic force, shifting the epic from aristocratic heroism and classical eloquence to social resistance and the everyday struggle for human dignity (9). These Arabic examples show that contemporary epic in Arabic literature is deeply connected with the defense of existence against occupation, racism, dispossession, and structural violence.

The comparative analysis reveals both convergences and divergences between contemporary Persian and Arabic epic poetry. The most important convergence is the movement from the classical hero to the modern human subject: Rostam, Arash, Antarah, and other heroic figures do not disappear, but their symbolic function is transformed. The modern hero may be an unknown martyr, a grieving mother, a displaced child, a worker, a prisoner, an exile, a racially oppressed subject, or a poet who resists through language. Another shared feature is the transformation of myth from a closed narrative of the past into an open symbolic reservoir for interpreting the present. Persian poets often reinterpret myth through the frameworks of revolution, martyrdom, ethical struggle, and national survival, while Arabic poets frequently connect mythic and historical memory with anticolonial resistance, Palestinian identity, racial dignity, and the experience of exile. A further convergence lies in the centrality of language itself as a battlefield: contemporary epic poetry no longer relies solely on narrative action, but on symbolic density, rhetorical confrontation, semantic layering, and the ability of poetic discourse to resist erasure. Yet the differences are equally significant. Persian contemporary epic, especially in the works examined, often combines national memory, religious sacrifice, revolutionary consciousness, and ethical idealism; Arabic contemporary epic more visibly foregrounds colonial violence, occupation, displacement, racial identity, and the struggle to preserve collective existence under conditions of dispossession. The stylistic differences are also notable: Persian poets frequently move between classical dignity, Nimaic innovation, lyric intimacy, symbolic condensation, and philosophical reflection, while Arabic poets display a spectrum ranging from classical rhetorical solemnity to postcolonial directness, identity proclamation, and resistance poetics. These differences confirm that the contemporary epic must be analyzed not as a fixed genre but as a flexible discourse shaped by historical experience, cultural memory, and sociopolitical necessity.

In conclusion, this study demonstrates that contemporary Persian and Arabic epic poetry cannot be adequately explained through classical theories that define the epic primarily by mythic heroes, martial action, elevated narration, and national legend. The modern epic is a dynamic and multilayered literary phenomenon that emerges wherever human beings confront domination, cultural erasure, injustice, exile, war, and the threat of

meaninglessness. In both Persian and Arabic traditions, the epic has moved from the external battlefield to the symbolic, ethical, linguistic, and existential fields of struggle. It has become a form of remembering, resisting, mourning, rebuilding identity, and speaking on behalf of those whose voices have been marginalized or silenced. The comparative perspective shows that although the two traditions share a deep concern with resistance, memory, dignity, and collective survival, they articulate these concerns through different historical vocabularies and aesthetic strategies. Contemporary Persian epic poetry is often shaped by revolution, martyrdom, sacred memory, and the reinterpretation of national myth, whereas contemporary Arabic epic poetry is strongly marked by occupation, exile, racial consciousness, anticolonial struggle, and the defense of cultural identity. Ultimately, the contemporary epic should be understood not as the residue of an ancient genre, but as a living mode of poetic thought through which literature participates in the reconstruction of identity, the critique of domination, and the preservation of human dignity in times of crisis.

References

1. Shiri A. Epic in Persian Literature. Tehran: Qatreh; 2009.
2. Dayf S. Poems. Beirut: Al-Maktabah; 2007.
3. Dehkhoda AA. Dictionary. Tehran: Manouchehri; 1994.
4. Safa Z. History of Literature. Tehran: Sokhan; 1990.
5. Aminpour Q. Flowers Are All Sunflowers. Tehran: Ghadyani; 2007.
6. Shafiei Kadkani M. Collected Poems. Tehran: Agah; 2017.
7. Kasrai S. Collected Poems. Tehran: Mola; 2007.
8. Al-Fituri M. Poems. Beirut: Al-Maktabah; 2013.
9. Al-Asili S. Poems. Beirut: Al-Maktabah; 2015.
10. Darwish M. Poems. Beirut: Al-Maktabah; 2007.